

امیر تو آنگو در این نوشتار با نگاهی اجمالی، ولی منصفانه، به سیر تاریخ تحولات و رشد مفاهیم شرقی و غربی در دین، فرهنگ و انسان، در کنار نقد سویه‌های گونه‌گون این جریان، می‌خواهد به این نتیجه برسد که انسان امروز باید خواه ناخواه دشمن خوبی و خوتریزی را کنار بگذارد و بیاموزد که دیگران دست‌کم به اندازه خود او حق دارند و انسان آنگو پس اگر سودای صلح و این خواست در گرو دست شستن از تمببات و روی آوردن به مدار است، و نیز در گرو این است که هیچ‌کس اندیشه محدود و بسته خود را امری مطلق قلمداد نکند و نخواهد روی زمین از هر آن که چون او نمی‌اندیشد پاک شود.

امیر تو آنگو

سرچشمه تمامی جنگ و جدال‌های مذهبی که در گذر قرن‌های متعددی، برپایه از خون و ریز زمین جاری ساخته هوا و هوس‌ها و توهمات یاهوت‌باری است که بر پایه تقابل‌هایی چون هما و آنها، خیر و شر، مسیحا و مسیحا بنا شده، اگر فرهنگ غربی نشان دهنده فرهنگ غنی است به این سبب است که حتی پیش از دور فروتن‌گری، کوشیده تا این سادگی‌های خطرناک را از ذهن سنجشگرانه و نقادانه هر مسلمان برادرانه البته تردیدی نیست که همیشه هم در وصول به این مهم کسب‌ناپذیر است. بهتر است که کتاب‌ها را هیزم آتش می‌ساخته‌تر هفتخطه را محکوم و مردود می‌دانست و مردمانی را که از نژاد هسته برنده سر به نیست می‌کرد، فانیسم هم در مدرسه به من آموخته بود تا به آواز بلند بخواند: «خاندان انگلستان را همین کرده است زیر امر دماغش روزی پنج وعده غذای خورنده و در مقایسه با مردم مقتصد انگلیا پست و شکم‌پار شد. آری اینها نیز پارهای از فرهنگ غرب هستند.

انقلاب لولقت تنها با مر دست داشتن شناختنی از ریشه‌های خود، درک تفاوت‌های مردمی که ریشه‌های (فکری، عقیدتی، نژادی و تاریخی) دیگری دارند بسیار دشوار است و تفاوت کردن دربار اینکه چه چیز خوب است و چه چیز بد است آسان نیست. آیا من

باید زندگی کردن در شهر ایموچس (Amog) را مثلا به زندگی در شهر مسکو ترجیح دهم؟ تردیدی نیست که مسکو شهر زیبایی است اما در ایموچس من زبان مردم را می‌فهمم هر فردی با فرهنگی که در دل آن رشد کرده است و با مسائل آن پیوند خورده یا ریشه خود بهتر آشناست. پیوند خورده به ریشه‌های دیگر به ندرت اتفاق می‌افتد و دیری هم نمی‌پایند لانس در عربستان به شبیه عربی لباس می‌پوشید اما وقتی به میهن خود انگلستان باز گشت، آن شیوه را کنار گذاشت. تمدن غرب اغلب به سبب رشد و گسترش اقتصادی خود مشتاق شناختن تمدن‌های دیگر بود. پوست یونانی‌ها، اقوام و ملت‌هایی را که به زبان آنها سخن نمی‌گفتند، هر چه یعنی لکن و لال، می‌نمیدند گوئی که آنها اصلا نمی‌توانند حرف بزنند اما همین که اندیشه یونانی فکری بالغ تر شد، دقت که گرچه بربرها را از گان دیگری بهره می‌گیرند اما همانی را می‌گویند که خودشان می‌گفتند.

از میله سده ۱۹، انسان شناسی فرهنگی به منظور بر طرف کردن تصور نادرست غرب از دیگران، به ویژه آن دیگری که به عنوان وحشی و جوامع بدین تریخ یا انسان‌های اولیه نامیده شده بودند آغاز به تلاش عمیق و گسترده کرد. وظیفه یک انسان شناس فرهنگی این بود که نشان دهد و اثبات کند مجموعه اعتقادات فرولایی در دنیا وجود دارد که با پاره‌ها و اعتقادات عربی تفاوت دارد اما باید کفلا جندی گرفته شود و مورد تحقیر یا سرکوب قرار نگیرد و برای اینکه بگوئیم یک فرهنگ از فرهنگ دیگری برتر است باید معیارها و شاخص‌های درستی وضع کنیم.

مسلمانان شناسی، آگاه است که عینی‌گرایی و واقع‌بینی نیز به یک شاخص‌هایی محدود می‌شود یا در واقع محدودیت‌هایی دارد معیار قبولیت به ریشه‌ها، تمایلات، رفتارها، ایمان یا نظام ارزش‌های خود ماستگی دارد برای مثال آیا ما قبول داریم بالاتر رفتن معدل زندگی از ۸۰ به ۸۰ سال یک ارزش محسوب می‌شود؟ من که خودم این طور فکر می‌کنم، اما شمار قابل توجهی از عارفان و صوفی‌ها سلکان ایات خواهند کرد که در مقایسه آن شکم‌پرست حریصی که ۸۰ سال زندگی کرده یا قدیس لونیچی گونواکا که تنها ۲۲ سال زنده است این دومی، زندگی برتری

داشته است. آیا ما قبول داریم که توسعه تکنولوژی، رشد تجارت و گسترش حمل و نقل بر سرعت با ارزش هستند؟ بسیاری چنین فکر می‌کنند و بر این اساس تمدن تکنولوژیکی ما را تمدنی معتز و برتر می‌نهند اما در خود جهان فرب کسلی هستند که بیشتر در آرزوی این هستند که صلح با محیط زیست بکنند و اگر شده زندگی کنند اینها حاضرند سفر کردن با هواپیما و ماشین را کنار بگذارند، از یخچال استفاده نکنند، خودشان برای خوششان زنبیل ببافند و از روستایی تا روستای دیگر را با پای پیاده طی کنند تا دیگر لایه ازین مورخ نیابند.

بنابراین برای توصیف یک فرهنگ، گفتن اینکه این فرهنگ از آن یکی بهتر است کافی نیست، بلکه عاقلانه این است که از تقابل ارزش‌ها بهره بگیریم که احساس نکنیم می‌توانیم فقط از این منظر است که یا ناپایده‌شان بگیریم فقط از این منظر است که می‌توانیم مدعی شویم فرهنگ‌های ما بهتر است.

شاخص توسعه تکنولوژیکی چقدر مسلم و قطعی است؟ پاکستان هم نام دارد اما اینها ندارد پس آیا اینها تمدن نزاری دارد؟ شرایط زندگی در اسلام آباد پاکستان بهتر از آن کور اینتالیاست؟ البته نباید از یاد ببریم که جهان اسلام مردنی چون این میانه (که در بدلهایه دنیا آمده که چندان دور از افغانستان نیست) و این رشد آکنده، این باجه این طفیل یا مورخ بزرگ سده چهاردهم میلادی این خلوق که غری‌ها را و پدر علوم اجتماعی می‌دانند، به دنیا تقدیم کرده است.

عراق مسلمان اسپانیا نقش‌هایی چون جنرالی، نجوم، ریاضیات یا پزشکی را در دوره‌ای که جهان مسیحیت در خواب غفلت غنوده بوده گسترش دادند. باید به خاطر داشته باشیم که عراق مسلمان اسپانیا در حق مسیحیان و یهودیان تا حدود زیادی تسامح و گذشت داشتند و صلاح‌الدین ایوبی هنگامی که از شامه و برای دومین بار فتح می‌کرده است به مسیحیان بسیار مهربان‌تر و دلجویم تر از آنی بود که مسیحیان در غلبه محمد بر اورشلیم با مسلمانان رفتار کردند. تاریخ، شمیری دوله است و هر آن تر که دشمنان خود را به صلابه می‌کشند اما هر آن که از تنگس بیزانسی، چشمان جانشینان خطرناک

خود را از حلقه بیرون می‌کشند و کاتولیک‌ها جور طو برینو را می‌سوزندند، بن لادن و صلح حسین برای تمدن غرب دشمنان وحشتناکی هستند اما در دل تمدن غرب هم مردنی چون هیتلر و استالین پیروده شده‌اند.

نه واقعتاً این است که مسئله شاخص‌های تفاوت و انبساط در دل تاریخ بجوئیم بلکه آن را باید در روزگار خود بباییم فرهنگ غرب به ظرفیت آشکار کردن از دهنه تناقض‌هایمان را گسترش داده است شاید این تناقض‌ها حل نشوند ولی دست کم شناخته و پذیرفته می‌شوند چطور می‌توانیم از همدان نوعی جهانی شدن مفید و سازنده بر بیاییم در حالی که از خطرات و بی‌عاشی‌های ناشی از آن اجتناب می‌کنیم؟ چگونه می‌توانیم به فکر زندگی میلیون‌ها آفریقایی باشیم که از این می‌بهرند (و در همان حال به فکر طلوعی شدن زندگی خودمان هم باشیم) بدون اینکه توجهی داشته باشیم به اقتصاد این جهانی که خوش موجب می‌شود مردم از گرسنگی، و اینز بمرند و ماهم غذای آورده‌خوری؟ اما دقیقاً همین نقادی شاخص‌ها که از جانب غرب تشویق و دنبال شده است موجب گشته تا بدینم این مسئله تا چه اندازه حساس و حیاتی است. غرب در راه مطالعه سنت‌ها و اصول و رسم و رسوم مختلفه هزینه بسیار و تلاش فراوانی کرده است اما به دیگران این فرصت را نداده تا سنت‌ها و رسم و رسوم غربی را بشناسند مگر در مدرسی که توسط مهاجران سفیدپوست آفریه می‌شود یا اینکه به پوزنلان در فرهنگ‌های دیگر اجازه تحصیل در آکفورد یا پاریس را بدهند آنچه بعد اتفاق می‌افتد این است که آنها بعد از بازگشتن به سرزمین خود دست به اصلاحی حرکت‌های بنیادگرانه می‌زنند زیرا با هموطنان خود که از آن فرصت‌های تحصیلی محروم بوده‌اند احساس همبستگی می‌کنند.

دفاع از ارزش‌های علمی، دفاع از توسعه تکنولوژیکی و فرهنگ غربی مرفه به طور عام همواره مشخصه محافل سیاسی پیشرو و سکولار بوده است و واقعاً تمام رژیم‌های کمونیستی بر این تئولوژی پیشرفت علمی و فنی مبنی بودند. مائیت ۱۹۴۸ کمونیستی با سانس‌های منصفانه از رشد پرزوازی آغاز می‌شود. مارکس نمی‌گفت که تغییر مسیر امری ضروری است و باید به ابزارهای تولید آسیایی بازگردیم او صرفاً می‌گفت که پروتلانر باید این ارزش‌ها و موفقیت‌ها را پاس بدارد.

فر مغال، همواره یک جریان اندیشه از نچایی (در معنای دقیق کلمه) وجود داشته است دست‌کم اندیشه نفی انقلاب فرانسه که مختلف ایندولوژی سکولار ما به پیشرفت بوده و بازگشت به ارزش‌های سنتی را مطرح و تشویق کرده است فقط تعدادی از گروه‌های نئونازی، بر دانشی عرفی از قرب دارند که حاضر و آماده‌اند تا تمام مسلمانان شهر استونینگ را از دم تیغ بگذرانند بیشتر متفکران سنتی مهم همیشه در کنار توجه به اسطوره‌ها و منسکات انسان‌های ابتدایی و تعلیم بوده به اسلام به عنوان یک سرچشمه غنی، معنویت، جایگزین تگرستند، آنها همواره به ما متذکر شدتند که ما انسان‌های معتز و بالایی نیستیم بلکه در چتره ایندولوژی پیشرفتی که خودمان خلق کرده بودیم گرفتار آمده و نوسان را از دست دادیم. آنها می‌گویند ما باید حقیقت را در تصوف مرقبان و یا در حلقه‌های سماع درویش بجوئیم می‌شود بر این اساس گفت که یک نوع تناقض و دوگنگی عجیب و غریبی ما را احاطه کرده است اما چه بسا این هم نشان دهنده این است که در دوره‌های حیرت‌عظیم (درویشی) چون دورانی که در آن به سر می‌بریم هیچ‌کس به درستی نمی‌داند که دقیقاً در کجا ایستاده است اما درست در همین اعصار حیرت است که سلاح نقد و سنجش توانایی‌های خودش را نشان می‌دهد و به نقد و سنجش خرافات خودمان و خرافات دیگران می‌پردازد.

ترجمه: محمد میرزاخانی

اروجاع در جهان به ستمدارك

